

پژوهش‌نامه کاشان، شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۴۰-۵۷



## جستاری در دستور زبان گویش ابوزیدآبادی

سید طیب رزاقی \*

### چکیده:

گویش ابوزیدآبادی<sup>۱</sup> یکی از گویش‌های ناحیه مرکزی ایران است. این گویش در بخش کویرات به مرکزیت شهر ابوزیدآباد رایج است. این شهر در سی کیلومتری جنوب شرقی کاشان واقع شده است. ابوزیدآبادی از نظر دستوری، نسبت به فارسی ویژگی‌هایی دارد که آن را از زبان فارسی کنونی متمایز می‌کند. در این مقاله، نویسنده می‌کوشد برخی از ویژگی‌های آوایی و دستوری این گویش را توصیف و تحلیل کند. کاربرد تقریباً چهارده مصوت کوتاه و بلند و حضور جنس دستوری و تأثیر آن بر اکثر اسامی، و تعداد زیادی از ساخت‌های فعلی و رواج و کاربرد قابل توجهی از پیشوندهای اشتقاقی - که امروزه در فارسی نیمه‌فعال یا مرده‌اند - و... تعدادی از ویژگی‌های این گویش به شمار می‌روند. همچنین این مقاله نشان خواهد داد که ابوزیدآبادی به عنوان امانتدار زبان فارسی، نکات زبان‌شناسی قابل توجهی از فارسی دری و حتی فارسی میانه (پهلوی) و فارسی باستان را به درستی در خود پاسداری کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** ابوزیدآباد، گویش، گویش ابوزیدآبادی، دستور زبان.

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
پاییز و زمستان ۱۳۹۴

\* پژوهشگر گویش‌های ایرانی / tayyeb333@yahoo.com



۴۰

•  
•  
•  
•  
•  
•  
•

## ۱. مقدمه

ابوزیدآباد که از سال ۱۳۷۵ش به عنوان شهر و مرکز بخش کویرات شناخته شده (تقسیمات کشوری)، واقع در استان اصفهان است و امروزه، از نظر تقسیمات کشوری، جزء شهرستان آران و بیدگل به شمار می‌رود. این شهر در سی کیلومتری جنوب شرقی کاشان واقع شده است (مزرعتی و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۹). براساس آمار سال ۱۳۹۰ش، جمعیت ابوزیدآباد ۵۵۵۹ نفر و جمعیت کل بخش کویرات ۱۳۵۰۹ نفر بوده است (درگاه ملی آمار). اهالی بخش کویرات عموماً به ابوزیدآبادی تکلم می‌کنند که به نظر می‌رسد صورت گفتاری فارسی کهن باشد. اطلاق «ابوزیدآبادی» بر این گویش، صرفاً به دلیل تمرکز جمعیت بیشتر در مرکز شهر (ابوزیدآباد) است؛ اگرچه غالب ساکنان روستاهای دیگر این ناحیه، به جز تعدادی از اهالی حسین‌آباد و قاسم‌آباد و یزدلان، به ابوزیدآبادی سخن می‌گویند. این گویش در محل به «زبان ده ziyu di» و «زبان خودمان ziyuxumu» معروف است.

لکوک<sup>۲</sup> ابوزیدآبادی را یکی از گویش‌های رایج در ناحیه مرکزی ایران می‌داند (نک: اشمیت، ۱۳۸۷: ۵۱۸-۵۱۷) یارشاطر (۱۹۸۵: ۴۰۱) نیز گویش‌های مرکزی ایران و از جمله ابوزیدآبادی را به گروه گویش‌های مرکزی یا مادی مربوط می‌داند (نیز نک: اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۲۳)

اصطلاح گویش‌های مرکزی ایران در واقع اصطلاحی جغرافیایی است و صرفاً نشان می‌دهد که این گویش‌ها در مناطق مرکزی ایران رواج دارند. همه این گویش‌ها از منظر زبان‌شناسی تاریخی، به شاخه زبان‌های ایرانی شمال غربی تعلق دارند. زبان‌ها و گویش‌های ایران در ایران کنونی در طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی یا به شاخه شمال غربی تعلق دارند یا به شاخه جنوب غربی. زبان فارسی از زبان‌های ایرانی شاخه جنوب غربی است، اما گویش‌های مرکزی ایران قرابت بیشتری با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی شمال غربی مثل تالشی و کردی دارند.

به همین دلیل است که در مواردی، تحولات آوایی واژه‌های ابوزیدآبادی و اغلب گویش‌های ناحیه مرکزی ایران و از جمله گویش‌های رایج در اطراف کاشان و نطنز، همسو با تحولات آوایی همان واژه‌ها در زبان‌هایی چون تالشی و کردی است و با تحولات آوایی برابر آن واژه‌ها در زبان فارسی متفاوت است (رزاقی، ۱۳۹۳: ۹-۱۰).

در ابوزیدآبادی، گذشته از رواج تعداد قابل ملاحظه‌ای از عبارات و کنایات و مثل‌ها که نمودار فرهنگ پرباری هستند، بسیاری از ویژگی‌های زبان فارسی کهن حفظ شده است. گردآوری و ثبت گویش‌های کهن فارسی کمک به حفظ بخشی از میراث فرهنگی تابناک ایرانی است؛ از این رو مقاله حاضر که گزیده‌ای از رساله دکتری نویسنده، با عنوان *دستور زبان گویش ابوزیدآبادی* است - در نظر دارد ویژگی‌های عمده و عمومی زبانی ابوزیدآبادی را در سه مبحث زبان‌شناسی نظام آوایی یا آواشناسی و صرف و نحو، توصیف و تحلیل کند.<sup>۳</sup>

## ۲. پیشینه تحقیق

درباره گویش ابوزیدآبادی و ویژگی‌های آن به منابع زیر می‌توان اشاره کرد:

۱-۲. ظاهراً برای نخستین بار، لکوک به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، به تاریخ آبان ۱۳۵۳ ش، در سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، درباره ابوزیدآبادی نیز بحث کرد. سخنرانی او توسط انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر وقت به فارسی ترجمه شد و در صفحه ۲۱۵ تا ۲۳۶ این مجموعه به چاپ رسید. مقاله لکوک، یک متن گویش ابوزیدآبادی (داستان کوتاه «زنی که شوهرش را دوست نداشت») را نیز اضافه دارد که در *دانشنامه ایرانیکا* (Yarshater, 1985: 15-) چاپ شده است. (35)

محقق نامبرده در مقاله یادشده، اجمالاً به بررسی مسائل عمده زبان‌شناسی، از جمله نظام آوایی و صرف و نحو پرداخته است. به نظر می‌رسد این اثر، گذشته از جنبه اختصار، هم به لحاظ تقدم زمانی و هم از نظر علمی، ارزنده‌ترین کاری باشد که تاکنون منتشر شده است.

شایان ذکر است ترجمه فارسی پژوهش‌های لکوک در زمینه گویش‌های دیگر حوزه کاشان و نطنز - که در میان آن‌ها گویش ابوزیدآبادی قابل توجه است - در کتاب *راهنمای زبان‌های ایرانی* (اشمیت، ۱۳۸۲-۱۳۸۳) در صفحه ۵۲۴ تا ۵۲۸ به چاپ رسیده است. در آنجا نیز می‌توان به مختصری از مباحث عمده زبان‌شناسی در خصوص گویش‌های قهرودی، ایبانه‌ای، جوشقانی، بادرودی و...، به‌ویژه ابوزیدآبادی دست یافت.

۲-۲. احسان یارشاطر محقق دیگری است که فقط در دو صفحه، به پاره‌ای از نکات

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



زبان‌شناسی و دستوری گویش ابوزیدآبادی اشاره کرده و حاصل کوشش او در *دانشنامه ایرانیکا* (1985: 401-402) چاپ شده است. ترجمه فارسی همین مقاله در کتاب *فرهنگ بیدوی* (مزرعتی و دیگران، ۱۳۸۰: ۶۱-۶۴) آمده است. گفتنی است که ترجمه فارسی مقاله لکوک را نیز در *فرهنگ بیدوی* (ص ۴۰-۶۰) می‌توان دید.

۳-۲. کتاب *فرهنگ بیدوی* (مزرعتی و دیگران، ۱۳۸۰) سومین کاری است که درباره گویش ابوزیدآبادی انجام گرفته و در آن مقالات محققان پیشین (لکوک و یارشاطر) به تمامی آورده شده است؛ به اضافه تعداد قابل توجهی از واژگان و مثل‌ها و متن ابوزیدآبادی. در این کتاب - چنان‌که از متن آن پیداست - به جز مقالات لکوک و یارشاطر، تحلیل زبانی نشده است.

۴-۲. سید ناصر سرافرازی در کتاب *توصیف فعل در زبان بیدوایی*، بیشتر به شرح فعل و مشتقات آن پرداخته و به مباحث دستوری دیگر - چنان‌که باید و شاید - اشاره‌ای نکرده است.

۵-۲. در کتاب *فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی* (رزاقی، ۱۳۹۳) از صفحه ۶۲ تا ۸۷ سعی شده است نسبت به کارهای زبانی انجام گرفته، در زمینه دستورزبان، کمی بیشتر بحث شود. در این کتاب در حدود دو هزار مثل و کنایه و اصطلاح به اضافه واژگان کاربردی در آن‌ها گردآوری شده است.

۶-۲. دیگر، پژوهشی است که به سفارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی در طرح سراسری گردآوری گویش‌های ایرانی انجام گرفته و در آن، بیش از نه هزار واژه و فعل و جمله جمع‌آوری شده و مشتمل بر گویش‌های قهرودی، تتماعی، برزکی و... است که در میان آن‌ها ابوزیدآبادی قابل توجه است. در این اثر نیز به اختصار، به مباحث عمومی زبان‌شناسی ابوزیدآبادی پرداخته شده است<sup>۴</sup> (رزاقی، ۱۳۹۴).

۷-۲. بیلی<sup>۵</sup> محقق دیگری است که بنا بر گفته برخی از گویش‌وران (از جمله سید ناصر سرافرازی و آقای احمد دولتخواه) هرچند قبل از لکوک، تحقیقات زبانی خود را در ابوزیدآباد آغاز کرده، تاکنون به حاصل تحقیقات وی دست نیافته‌ایم.

۸-۲. *دستورزبان گویش ابوزیدآبادی* رساله دکتری نویسنده این مقاله بود که در تاریخ ۱۳۹۵/۰۷/۲۵ با کسب رتبه عالی، در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، از آن دفاع شد و مورد پذیرش قرار گرفت.

### ۳. ویژگی‌های عمومی زبانی

در مقایسه با زبان فارسی، ابوزیدآبادی از نظر دستگاه آوایی یا واج‌شناسی، گسترده‌تر و در نتیجه پیچیده‌تر است. این گستردگی را در تعدد آواها، به‌ویژه در مصوت‌ها می‌توان دید. هرچند در صامت‌ها کاربرد زیاد /w/ را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد، فرقی در بین تلفظ صامت‌های ابوزیدآبادی و فارسی نیست.

اگر بپذیریم که گویش‌های زبان فارسی و از جمله ابوزیدآبادی، امانتدار زبان فارسی هستند، یعنی برخی از ویژگی‌های فارسی دری و حتی پهلوی و باستان از جمله تعداد قابل توجهی از واژگان و صرف و نحو و به‌ویژه ویژگی‌های آوایی را حفظ کرده‌اند، در نتیجه، مباحث زبانی و دستوری گسترده‌تر خواهند بود. از طرفی، گاهی تلفظ چندگانه آوایی (مصوتی) گویش‌وران باعث می‌شود که نتوان نشانه ثابتی را ثبت کرد، ولی باین همه سعی شده است از میان چند گونه تلفظ، تلفظی که بسامد بیشتری دارد نوشته شود؛ مثلاً مصوت آغازی «اُ» در «استخوان» که می‌توان آن را به صورت «-a» یا «-e» یا «ö» نوشت که ما «ö» را ترجیح داده‌ایم.

درباره ویژگی‌ها و مشخصات آوایی مصوت‌ها و صامت‌ها مطالب مفصل‌تری بیان خواهد شد، اما پیش از آن در اینجا لازم است جدول نشانه‌های آوایی آورده شود.

#### ۳-۱. جدول نشانه‌های آوایی

##### واکه‌ها (مصوت‌ها)

| واج | نشانه در خط فارسی | مشخصات آوایی                                  | مثال ابوزیدآبادی | معادل فارسی         | شماره |
|-----|-------------------|---|------------------|---------------------|-------|
| /ā/ | ا                 | پسین، باز، لب‌خشی، کمی گردتر از «آ» (ā) فارسی | mā               | مو (نام درخت انگور) | ۱     |
| /a/ | —                 | پیشین، باز، لب خشی                            | yagbör           | بزغاله نر یک‌ساله   | ۲     |
| /ä/ | بدون علامت        | کمی کشیده و پیشین‌تر از ā                     | märz             | مرز                 | ۳     |
| /ī/ | او                | پسین، بسته، کشیده، گرد                        | mürčä            | مورچه               | ۴     |
| /o/ | —                 | پیشین، نیم‌باز، کوتاه، گرد                    | türtöwe          | وردنه (تیر نان‌پزی) | ۵     |
| /ö/ | وُ                | پیشین، نیم‌باز، کشیده، گرد                    | börük            | باریک               | ۶     |
| /ö/ | بدون علامت        | میانین، نه گرد، نه گسترده                     | öšxāl            | آشغال               | ۷     |
| /i/ | بدون علامت        | پیشین، گرد، بسته                              | düm              | صورت (چهره)         | ۸     |
| /u/ | بدون علامت        | پسین، نیم‌بسته، گرد (پیشین‌تر از «u» فارسی)   | ušu              | می‌روم              | ۹     |
| /i/ | ای / ای           | پیشین، بسته، کشیده، گسترده                    | mīš              | میش                 | ۱۰    |
| /i/ | بدون علامت        | پیشین، بسته، کشیده، گسترده                    | sir              | سیر (مقابل گرسنه)   | ۱۱    |

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



| واج | نشانه در خط فارسی | مشخصات آوایی   | مثال ابوزیدآبادی | معادل فارسی      | شماره |
|-----|-------------------|--|------------------|------------------|-------|
| /e/ | ـِ                | پیشین، نیم‌باز (بازتر و کشیده‌تر از <u>ـِ</u> (e))<br>فارسی، کوتاه، گسترده | mellä            | گاو نر           | ۱۲    |
| /ē/ | بدون علامت        | پیشین، نیم‌باز، کشیده، گسترده  | bēšū             | ببرش (او را ببر) | ۱۳    |
| /ə/ | بدون علامت        | میانی، خشی   | mähämär          | می‌شکستم         | ۱۴    |

### صامت‌ها (همخوان‌ها)

| واج | نشانه در خط فارسی | مشخصات آوایی                    | مثال ابوزیدآبادی | معادل فارسی | شماره |
|-----|-------------------|---------------------------------|------------------|-------------|-------|
| /p/ | پ                 | لبی، انسدادی، بیواک             | pīr              | پیر         | ۱     |
| /b/ | ب                 | لبی، انسدادی، واکدار            | bičārā           | بیچاره      | ۲     |
| /t/ | ت، ط              | دندانی، انسدادی، بیواک          | tev              | تب          | ۳     |
| /d/ | د                 | دندانی، انسدادی، واکدار         | därzan           | سوزن        | ۴     |
| /k/ | ک                 | پسکامی، انسدادی، بیواک          | kärgəje          | مرغ (خانگی) | ۵     |
| /g/ | گ                 | پسکامی، انسدادی، واکدار         | gärmüwä          | حمام        | ۶     |
| /q/ | ق، غ              | ملازی، انسدادی، بیواک           | qälbisä          | خربزه نارس  | ۷     |
| /f/ | ف                 | لب و دندانی، سایشی، بیواک       | förjä            | سکته        | ۸     |
| /v/ | و                 | لب و دندانی، سایشی، واکدار      | vəräyā           | باهم        | ۹     |
| /s/ | ص، س، ث           | لثوی، سایشی، بیواک              | särow            | سرچشمه      | ۱۰    |
| /z/ | ز، ظ، ض، ذ        | لثوی، سایشی، واکدار             | zambür           | زنبور       | ۱۱    |
| /š/ | ش                 | پیشکامی، سایشی، بیواک           | šär              | شهر         | ۱۲    |
| /ž/ | ژ                 | پیشکامی، سایشی، واکدار          | žangünī          | زنانه       | ۱۳    |
| /x/ | خ                 | ملازی، سایشی، بیواک             | xölü             | دایی        | ۱۴    |
| /h/ | ح، هـ             | چاکنایی، سایشی، بیواک           | hūšä             | خوشه        | ۱۵    |
| /č/ | چ                 | پیشکامی، انسدادی، سایشی، بیواک  | čamčä            | قاشق        | ۱۶    |
| /ž/ | ج                 | پیشکامی، انسدادی، سایشی، واکدار | žärjənä          | جارو        | ۱۷    |
| /m/ | م                 | لبی، غنه، واکدار                | mäsä             | ماهی        | ۱۸    |
| /n/ | ن                 | دندانی، غنه، واکدار             | näčəgī           | خوبی        | ۱۹    |
| /l/ | ل                 | لثوی، کناری، نابرگشته، واکدار   | läma             | لقمه        | ۲۰    |
| /r/ | ر                 | لثوی، لرزان، زنبشی، واکدار      | röhtī            | قیف         | ۲۱    |
| /w/ | و                 | لبی، نیم‌واکه، گرد              | gäwri            | گبری        | ۲۲    |
| /y/ | ی                 | پیشکامی، نیم‌واکه               | yässä            | اره         | ۲۳    |

جستاری در

دستور زبان گویش

ابوزیدآبادی

### ۲-۳. ویژگی‌های آوایی (نظام آوایی)

گویش ابوزیدآبادی دارای هفت مصوت کوتاه و هفت مصوت کشیده است.



•  
•  
•  
•  
•  
•  
•

مصوت‌های کوتاه عبارت‌اند از: /u/o/i/a/ə/e/ و مصوت‌های کشیده از این قرارند:  
ö/ō/ā/ē/ī/ā/ū

صامت‌ها مثل زبان فارسی هستند به اضافه صامت /w/ که کاربرد آن نسبتاً زیاد است. بنابراین دستگاه مصوتی به اندازه کافی متنوع است. علاوه بر این، هنگامی که محیط آوایی تغییر می‌کند، تغییرات مصوتی متعددی روی می‌دهد؛ برای نمونه، ابدال مصوت کشیده /ā/ در «گاو» (gā) به /u/ آنگاه که این واژه هستهٔ پسوند، به‌ویژه ضمیر متصل، واقع می‌شود. «گاو» guw-am و ... .

تقریباً تبدیل /ā/ به /ō/ در ابتدا یا میان کلمه همیشگی است (لکوک، ۱۳۵۶: ۲۱۶).  
نیز تحول صامت‌ها و مصوت‌ها تابع وضع آن‌ها در کلمه است؛ یعنی صامت یا مصوت معین برحسب اینکه در کجای کلمه قرار گرفته یا پیش و پس از آن، چه نوع صامتی یا مصوتی واقع شده باشد، به صورت‌های گوناگون تحول می‌یابد؛ مانند «سر» (sār، سرش ser-e) اگر مصوت‌های بلند یا کشیده و مصوت‌های کوتاه را به واکه‌های (مصوت‌ها) پایدار و ناپایدار تقسیم کنیم (نک: لازار، ۱۳۹۳: ۱۸). در ابوزیدآبادی با تغییر و تبدیل‌های زیادی در کمیت واکه‌ها روبه‌رو می‌شویم، می‌توان شمار مصوت‌ها را بیش از چهارده دانست.

صامت بسیاری از کلمات و افعال، به‌ویژه در میان یا آخر کلمه، دچار قاعدهٔ حذف آوایی می‌شوند (حق‌شناس، ۱۳۸۸: ۱۶۰). اما اگر پسوند یا کلمهٔ دیگری به این نوع اسم‌ها اضافه شود، حرف یا حروف اصلی ظاهر می‌شوند؛ مانند: سنگ say، سنگ را شکستم sang-am bāhmār

بدین ترتیب بسیاری از کلمات به صورت خفیف‌تر ادا می‌شوند.

مصوت کوتاه «o» چندان رایج نیست و تقریباً اکثر واژه‌های دخیل‌دارندهٔ آن با مصوت‌های /ō/u/ō/ نشان داده می‌شود؛ مانند: کلنگ kulay

همچنین غالباً وظیفهٔ مصوت بلند /ā/ و مصوت کوتاه /a/ را مصوت کشیدهٔ /ä/ انجام می‌دهد؛ مانند: مامان māmā

مصوت پایانی /ä/ و /e/ در پاره‌ای از اسم‌ها نمودار جنس مذکر و مؤنث است. این دو مصوت می‌توانند جزء اصلی خود واژه باشد یا می‌تواند به عنوان نشانهٔ جنسیت اضافه شود؛ مانند: مرد merd-ä، قورباغه qūrbāqā، دختر dōč-e و ... .

پژوهش‌نامه کاشان  
شمارهٔ هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



غالباً کلماتی که در فارسی مختوم به «های بیان حرکت» هستند، در ابوزیدآبادی به جای آن‌ها /-ä/ به کار می‌رود؛ مانند: مورچه *mūrčä*، ماله *mälä* قاعدهٔ اخیر در متون کهن نیز دیده شده است؛ چنان‌که خانلری (۱۳۸۷، ج ۲: ۶۳) گوید: «روی هجای پایانی کلمه که با های بیان حرکت نوشته می‌شود، علامت فتحه وجود دارد.»

برخی از کلمات صورت صحیح تلفظ فارسی کهن را حفظ کرده‌اند؛ مانند: جلو *ǰäläw*؛ دور (در معنی زمان و چرخیدن) *däwr*. نیز تلفظ دقیق «یای مجهول» مانند: شیر (نام حیوان) *šir*؛ شیر (نوشیدنی) *šir*؛ چنان‌که مثلاً در این شعر مولوی، تلفظ دقیق این مصوت رعایت شده است: «گرچه باشد در نبشتن شیر شیر.»

در ابتدای برخی از کلمات که در فارسی امروزی با همزه آغاز می‌شوند، در ابوزیدآبادی قبل از همزهٔ آغازین این‌گونه کلمات، صامت /h/ دیده می‌شود؛ البته این صامت در فارسی باستان به کار رفته است؛ مانند: انداخت (همت کردن، تصمیم گرفتن، مشورت کردن و...) *handāt*

صامت /h/ در آغاز این‌گونه کلمات در مرحلهٔ فارسی باستان وجود داشته و در فارسی میانه، اغلب باقی مانده، ولی در فارسی جدید به کلی ساقط شده است (همان، ج ۱: ۳۴۷) مانند:

|                  |               |              |
|------------------|---------------|--------------|
| جدید (فارسی دری) | میانه (پهلوی) | فارسی باستان |
| انجام            | hanzām        | hanjām       |

مصوت یا نیمه‌مصوت /ə/ که اغلب به جای /e/ به کار می‌رود، رواج زیادی دارد و گاهی به سختی شنیده می‌شود و گاهی دچار قاعدهٔ حذف می‌شود؛ مانند: می‌خورمش *yä[ə]xuru*

تعداد قابل ملاحظه‌ای صامت وجود دارد که نقش میانجی را ایفا می‌کنند؛ مانند: صامت /w/ و /ä/ در «می‌ساییم» *hu-wä-əbərim* (از مصدر و ابردن *hābārdä* مثلاً کشک در آب)

در فارسی، «واو»ی که معدوله خوانده شده است و برخی از محققان (همان، ج ۱: ۵۰) آن را صامت دانسته‌اند، در ابوزیدآبادی، هنوز به شکل اصلی آن در برخی از کلمات دیده می‌شود؛ مانند: خودم *xuwam*، می‌خوابم *xowākəru*



برخی از کلمات با مصوت پایانی - که ظاهراً اضافی هستند - ظاهر می‌شوند؛ مانند:

زغال‌دان *ālāsdunā*

تکیه<sup>۶</sup> گاهی نقش تعیین‌کننده‌ای در تمایز بعضی از کلمات، از نظر صرفی دارد؛ مانند تکیه‌ای که بر آخرین صامت مصدر وارد می‌شود و آن را از ماضی نقلی سوم شخص مفرد مذکر متمایز می‌کند. مثال: نشستن *hāčest'ä*، نشسته است *hāčestā*.

هنوز به پیروی از فارسی قدیم، پاره‌ای از کلمات با همزه یا مصوت آغاز می‌شوند؛

مانند: سفید *espīd*، شکار *eškār*، شتر *öštör*

#### ۴. صرف

در ابوزیدآبادی، اسم جنس دستوری دارد. غالب اسامی مشمول قاعده جنسیت هستند. اسم مذکر و مؤنث با پسوندهای /-ä/ برای مذکر و /-e/ برای مؤنث ظاهر می‌شود؛ مانند: گاو نر *mellä*، سگ ماده *läse*. و گاهی هیچ نشانه‌ای ندارد و جنسیت اسم را تطابق صفت با موصوف و یا فعل لازم یا متعدی با نهاد یا مفعول مشخص می‌کند. برای نمونه، جنسیت لیوان *öxürī* چنان‌که ملاحظه می‌شود، با هیچ کدام از پسوندهای یادشده، آشکار نشده است ولی اگر این کلمه در ترکیب وصفی قرار گیرد، صفتی که برای آن می‌آید مذکر خواهد بود، زیرا پسوند /-ä/ خواهد داشت؛ از این‌رو جنس لیوان مذکر است؛ مانند: لیوان بزرگ *öxürīgörd-ä*، انگشت کوچک *angōšvejij-e*. در مثال اخیر، چون صفت کوچک *vejij* پسوند /-e/ گرفته، لذا جنس اسم (انگشت) مؤنث است.

هرگاه اسم بی‌نشانه جنسی در نقش نهاد یا مفعول قرار گیرد، جنسیت آن را تطابق فعل متعدی با مفعول یا فعل لازم با نهاد مشخص می‌کند؛ مانند: شپش (نوعی حشره) آمد *öšpöšbāmd-a*. در این جمله، «شپش» مؤنث است زیرا فعل آن مؤنث است. یا در جمله «مار آمد *mārbāmā*» که مار مذکر است، زیرا فعل آن مذکر است.

اما در جمله‌هایی که فعل متعدی است، تطابق فعل با مفعول، نشان‌دهنده جنس اسم

(مفعول) است؛ مانند: دلو را بردم *dülāmbəbä*، گربه را بردم *möljiyambəšüda*.

در دو مثال اخیر، دلو (وسیله‌ای که با آن آب را از چاه می‌کشند) مذکر است، زیرا فعل مذکر است، ولی گربه (مفعول) مؤنث است زیرا فعل آن مؤنث است؛ درحالی‌که در همین جمله، اگر به جای گربه «گرگ» به کار می‌رفت، فعل (بردن) به صورت مذکر *bəšüd* می‌آمد که نشان می‌داد گرگ مذکر است (نک: رزاقی، ۱۳۹۴: ۳۱-۳۵) در اینجا

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



یادآوری این نکته ضروری است که هرگاه فعل‌های متعدی در جمله به کار روند، اغلب شناسه‌ها (ضمایر متصل فاعلی) آن‌ها به مفعول می‌پیوندند، ولی اگر به تنهایی بیایند، شناسه بعد از پیشوند می‌آید؛ مانند: *bam-šüd*.

بحث درباره جنس دستوری و تأثیر آن بر فعل و اسم و نشانه‌های آن، گسترده‌تر و پیچیده‌تر از آن است که در این مقاله بگنجد و بازگشایی این مبحث هر چند ناچیز، به درک بهتر این گویش کمک خواهد کرد.

جنس دستوری همچنین بر غالب اسم‌های مصغر تأثیر دارد؛ مانند: دخترک *döčeje*، پسرک *pürjejä*، کلوخ کوچک *kälükä* و ...

ضمایر متصل شخصی از این قرارند:

| جمع |         | مفرد |       |
|-----|---------|------|-------|
| -mu | مان ___ | -am  | م ___ |
| -du | تان ___ | -a   | ت ___ |
| -yu | شان ___ | -e   | ش ___ |

و ضمایر منفصل شخصی عبارت‌اند از:

| جمع             |       | مفرد       |           |
|-----------------|-------|------------|-----------|
| <i>həma</i>     | ما    | <i>ma</i>  | من        |
| <i>mäšə</i>     | شما   | <i>te</i>  | تو        |
| <i>nun/nənü</i> | آن‌ها | <i>nä</i>  | او (مذکر) |
|                 |       | <i>nun</i> | او (مؤنث) |

ضمیر منفصل سوم شخص مفرد مؤنث و ضمیر سوم شخص جمع (*nun*) یکسان است؛ نیز همین ضمیر به اضافه «*nä*» و «*nənü*» با ضمایر اشاره یکی هستند.

ضمایر اشاره به گونه‌های «این *ni*» (برای مذکر) و این/این‌ها «*nim*» (برای مؤنث) و «این‌ها *nəmü*» - که همیشه به صورت ضمیر اشاره به کار می‌رود و نه صفت اشاره - و «آن‌ها *nun*» و «آن‌ها *nənü*» - که همیشه به صورت ضمیر اشاره به کار می‌رود - هستند (رزاقی، ۱۳۹۳: ۳۸-۳۹).

جستاری در  
دستور زبان گویش  
ابوزیدآبادی



می شوند. صفت، به جز فعل، می تواند جنسیت کلمه را مشخص کند. تقریباً اغلب صفات در شمار و جنس با موصوف مطابقت می کنند؛ مانند: پیراهن زیبا šəvīšuxā، پیراهن های زیبا šəvī šuxe، دختر زرنگ / دختران زرنگ döčezərange، سگ espä، پنج سگ pay espe، یک سگ ī espä و ... .

به جز اسامی مذکر نشانه دار که در مقام مضاف، نشانه تذکیر /-ä/ آنها به /-e/ بدل می شود و ابقاء نشانه مؤنث /-e/ اسامی مؤنث نشانه دار به عنوان کسره اضافه، اسم های دیگر به ظاهر نقش نمای اضافه ندارند. مثال برای هر سه مورد: دسته dässä، دسته بیل dässebäl، زن žange، زن خانه žangekiye، دست däs، دست شما däsšəmə. در مثال اخیر (دست) است که نقش نمای اضافه به کار رفته است.

گاهی ابدال پسوند /-ä/ نشانه اسم مذکر در مضاف الیه به /-e/ نقش نمای اضافه حاصل می شود؛ مانند: خانه kiyä، در خانه bärkiye  
در ابوزیدآبادی، اسم به سه گونه جمع بسته می شود:

الف. اسم هایی که به کلی نشانه جمع ندارند و صورت مفرد آنها ترجیح داده می شود. جمع بودن این اسم ها را تطابق فعل با نهاد یا مفعول و یا صفت با موصوف مشخص می کند؛ مانند: اسب ها آمدند äspbandan، گرگ (مذکر) سیاه görgsīvä، گرگ های سیاه görgsīve

ب. ابدال پسوند /-ä/ مذکر در اسم هایی که این نشانه را دارند به /-e/ کلمه جمع حاصل می شود؛ بنابراین /-e/ گذشته از نشانه مؤنث، پسوند جمع نیز می باشد؛ مانند: تشک särä، تشک ها säre، خروس xərūsä، خروس ها xərūse

ج. به ندرت با اسم هایی روبه رو می شویم که علامت جمع /-un/ یا /-u/ دارند؛ مانند: دختران dutun، کارها kārūn

به نظر می رسد پسوندهای جنسی /-ä/ و /-e/ نشانه معرفه نیز باشند. همچنین صفت اشاره بر معرفه بودن کلمه دلالت می کند؛ مانند: این دالان nibālunā، اسم نکره معمولاً با «یک (ī) همراه است؛ مانند: یک اره ī yässä»

به ندرت، پسوند «ای (ā)» به عنوان نشانه نکره به کار می رود؛ مانند: جایی بودم yōy-ī  
da bədu  
مصدر چه به تنهایی و چه به عنوان هسته پسوندی، مانند ضمیر قرار گیرد، غالباً به

پژوهش نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



/-ä/ ختم می‌شود؛ مانند: شستن *be šöštä* و زیدن *bävāštä*  
 سرافرازی (۱۳۹۱: ۵۵) نشانه‌های مصدر را متنوع‌تر دانسته است، مانند مصدرهایی  
 که به /-tä/ یا /-dä/ یا /-īwā/ ختم می‌شوند؛ مثال: کردن شدن *bəkərīwā*  
 در ابوزیدآبادی برخی از فعل‌ها چند مصدری هستند؛ یعنی یک فعل می‌تواند در  
 چند جای متفاوت به چند شکل به کار رود؛ مانند: زدن *kārkārdä/ bəžedä/ bəbəqātä/*  
*pivestä*  
 مصدر فقط با تکیه‌ای که بر آخرین صامتش وارد می‌شود، از ماضی نقلی سوم  
 شخص مفرد مذکر متمایز می‌شود؛ مانند: دویدن *bətāt ä*، دویده است *bətätä* (مؤنث  
 شمار اخیر *bətäte* است).

ریشه و ماده و ضمائر فاعلی و وجه و نمود و پیشوندهای صرفی و زمان از  
 ویژگی‌های فعل است که غالباً در فعل‌های ابوزیدآبادی نیز دیده می‌شود؛ اما یکی از  
 وجوه تمایز فعل ابوزیدآبادی با فارسی این است که ماده فعل، به‌ویژه ماده فعل ماضی  
 لازم، تحت تأثیر قواعد جنس دستوری و نظام آوایی است. به این ترتیب ماده فعل  
 ماضی لازم مذکر با مؤنث متفاوت است. همچنین از نظر آوایی ممکن است ماده فعل  
 لازم، دچار تغییرات آوایی از قبیل ابدال مصوت‌ها یا حذف صامت و مصوت شود.  
 تقریباً همه افعال باقاعده و بی‌قاعده لازم مشمول این قاعده‌اند. ماده ماضی در فعل‌های  
 متعدی شکل منظم‌تر و دقیق‌تری دارد.

اگر شمار سوم ماضی ساده لازم را ماده ماضی بدانیم، صامت یا مصوت‌هایی که در  
 پایان آن می‌آید، باعث تمایز جنس مذکر از مؤنث است. بنابراین شاید بتوان گفت در  
 این قبیل فعل‌ها، دو ماده ماضی مؤنث و مذکر وجود دارد؛ یا اینکه اختلاف آن‌ها باید  
 تمایز ضمائر فاعلی (شناسه‌ها) مذکر یا مؤنث دانست، یا اینکه باید ماده ماضی و مضارع  
 را یکی دانست. در مثالی که در زیر می‌آید، این مطلب نشان داده می‌شود.

| فعل                      | ماده ماضی مذکر | ماده ماضی مؤنث  |
|--------------------------|----------------|-----------------|
| رسیدن <i>bəräsüwä</i>    | <i>räs-ā</i>   | <i>räs-uwa</i>  |
| ایستادن <i>huweštuwä</i> | <i>wešt-ā</i>  | <i>wešt-uwa</i> |
| نشستن <i>hāčeštä</i>     | <i>češt[t]</i> | <i>češt-a</i>   |
| خوردن <i>bəxārdä</i>     | <i>xārd</i>    | <i>xārd</i>     |
| سوختن <i>besötä</i>      | <i>söt</i>     | <i>söt-a</i>    |

در برخی فعل‌ها مانند فعل ماضی ساده لازم، این تأثیر را فقط در شمار سوم می‌توان دید؛ مانند: دوید (مذکر) *bəderezā*، دوید (مؤنث) *bəderezuwä*. و در برخی مانند فعل‌های ماضی ترکیبی لازم، یعنی فعل‌هایی که در آن‌ها صفت مفعولی به کار رفته، این تأثیر در سه شمار مفرد نمودار است.

جنس دستوری بر ساخت‌های جمع هیچ تأثیری ندارد. در جمله‌هایی که فعل متعدی است، جنس مفعول و حتی شمار آن را می‌توان در برخی از ساخت‌های فعلی دید. این تأثیر در اغلب فعل‌های متعدی اغلب به صورت ضمیر متصل مفعولی دیده می‌شود؛ مانند: من مرد / زن را بردم *ma merdä-m/žange-y-ambəšüd/bəšüda* بنابراین فعل مذکر یا مؤنث لازم می‌تواند جنسیت نهاد و فعل مذکر یا مؤنث متعدی می‌تواند جنسیت مفعول و حتی شمار آن را مشخص کند.

ضمایر متصل فاعلی (شناسه‌ها) فعل‌های لازم جایگاه ثابتی دارند و غالباً در پایان فعل ظاهر می‌شوند؛ مانند: می‌کارم *əkār-u* این ضمایر از این قرارند:

|      |      |
|------|------|
| مفرد | جمع  |
| -u   | -im  |
| -i   | -iya |
| -i   | -an  |

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شناسه دوم شخص و سوم شخص مفرد، یکسان است. این قاعده بیشتر در فعل‌های مضارع اخباری و التزامی لازم و متعدی دیده می‌شود؛ مانند: می‌سازی / می‌سازد *əšāj-i*. شمار و شخص این‌گونه افعال را تطابق فعل با نهاد و کلمات دیگر مشخص می‌کنند.

فعل‌های مضارع اخباری و التزامی لازم و مجهول و ماضی التزامی لازم شناسه‌های واقعی دارند.

فعل‌هایی مانند ماضی ساده و نقلی و بعید و التزامی متعدی شناسه‌هایی دارند که در اصل ضمیر پیوسته‌اند و جای آن‌ها یا بعد از پیشوند است یا قبل از ماده فعل، یا حتی در جملاتی که مفعول به کار رفته، این شناسه‌ها می‌توانند به عنوان پسوند به مفعول بیوندند؛ مانند: خوردم *b-amxā*، من انار را خوردم *maənār-am bəxä*؛ می‌چیدم *mä-čīd*، من سیب را می‌چیدم *ma sow mä-čīd*

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



از مشخصات دیگر فعل، کاربرد قابل ملاحظه‌ای از فعل‌ها با پیشوندهای صرفی و به‌ویژه اشتقاقی است. به ندرت فعل ساده دیده می‌شود؛ مانند: داشتن *därdä*، دانستن *zunuwä*

پیشوندهای صرفی از این قرارند: پیشوند /-e/ که گاهی به شکل‌های /-ə/ یا /-u/ یا /-ü/ نیز تلفظ می‌شود، در فعل‌های ماضی استمراری لازم و مضارع اخباری لازم و متعدی دیده می‌شود؛ مانند: می‌آمدم *ätämdu*، می‌آیم *ətu*، می‌کند *e-kəri*، می‌رفتم *ü-šdu*، می‌خورم *u-xuru*

پیشوند /-be/ که گاهی /-bə/ یا /-bu/ یا /-bü/ یا /-b/ تلفظ می‌شود، در فعل‌های مضارع التزامی و امر و ماضی ساده لازم و متعدی نقلی، بعید، التزامی و ابعدهای برخی از ساخت‌های فعلی به کار می‌رود؛ مانند بپریم *be-bəru*، آورد *bevär*، آمد *b-ämä* و ... . در برخی از ساخت‌ها وظیفه این پیشوند را پیشوندهای دیگر مانند /-hā/ و ... (به جز *ār*) انجام می‌دهند؛ مانند: بایست *hu-weš* که پیشوند منفی‌ساز صرفی /-ne/ است مانند: نپریم *nə-bəru*

برخلاف پیشوندهای صرفی، پیشوندهای اشتقاقی فعل، آزادی عمل بیشتری دارند و تعداد آن‌ها قابل توجه است، به طوری که یک فعل می‌تواند با بیش از سه پیشوند، نمودار سه معنی متفاوت باشد؛ مانند: برداشتن *ār-gərätä* گرفتن *be-gerätä*، گرفتن *hā-gərätä* و ...

/-ār/ و /-hā/ و /-be/ در فعل‌هایی مانند برجهیدن *ārderezuwä* کوبیدن (خرد کردن) *hāpeštä* و کردن *bekärdä*، از جمله پیشوندهای اشتقاقی به شمار می‌روند که کاربرد آن‌ها نسبتاً بیشتر است. پیشوندهای دیگر عبارت‌اند از: «فرو» *fərū*، «در» *där*، «سر» *sär*، «فرا» *vär* و ... .

نمونه‌هایی از فعل‌های پیشوندی:

|             |  |
|-------------|--|
| där-vestä   | درانداختن (کاشت بذر)                   |
| be-vest'ä   | لاف زدن                                |
| där-vand'ä  | انداختن (چیزی به غیر عمد)              |
| där-xowid'ä | فروکردن (چیزی مثل بیل و جز آن به زمین) |
| ār-gelnuw'ä | برگرداندن (پیچاندن)                    |
| hā-gelnuw'ä | برگرداندن (حیوانی یا کسی از جایی)      |

|              |   |
|--------------|---|
| be-gelnuw'ä  | برگرداندن (چیزی یا کسی از رویه)                                     |
| hā-röt'ä     | رویدن، رفتن   |
| hā-döt'ä     | دوشیدن  |
| hā-tät'ä     | به سرعت برگشتن  |
| be-tät'ä     | دویدن   |
| ār-tät'ä     | دویدن به صورت دفعی (سرافرازی، ۱۳۹۱: ۵۶)                             |
| ferū- kārđ'ä | فروکردن   |
| dār-kārđ'ä   | پر کردن ظرفی از چیزی (معمولاً قابل شمارش)                           |
| hā-kārđ'ä    | ۱. بازکردن (طناب و غیر آن)، ۲. نیمه‌باز کردن در خانه و جز آن        |
| ār-kārđ'ä    | انباشته کردن  |
| bār-kārđ'ä   | ۱. بیرون کردن، ۲. درآوردن، ۳. برآوردن                               |
| dār-gāšt'ä   | گزیدن   |
| dār-gīrnuw'ä | ۱. آتش زدن، ۲. روشن کردن سیگار و جز آن                              |
| dār-meštā    | شاشیدن، ریدن  |
| be-mešt'ä    | ریدن  |
| ār-mešt'ä    | شاشیدن به طوری که بپاشد؛ مثلاً در حالت ایستاده شاشیدن               |
| var-nuw'ä    | بند کردن آب   |
| sār-nuw'ä    | ۱. نیمه‌باز گذاشتن کلون در قدیمی، ۲. چیزی را به سر یا ارتفاع گذاشتن |
| dār-nuw'ä    | غرس کردن نهال و جز آن   |
| yā-nuw'ä     | انبار کردن، ذخیره کردن  |
| bār-nuw'ä    | در گذاشتن (بیرون گذاشتن)  |

## ۵. نحو

از نظر نحوی، گویش ابوزیدآبادی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از زبان فارسی (رسمی یا نوشتاری) متمایز می‌کند.

معمولاً اسم در حالت‌های مختلف جایگاه ثابتی ندارد. ضمیر فاعلی (شناسه) به جزء تعدادی از ساخت‌های فعلی به مفعول می‌پیوندد. مانند ضمیر فاعلی «م» در فعل کوبیدم *der-am-peš*. در جمله «میخ را به دیوار کوبیدم *mix-am da kälpeš*» و گاهی ضمیر فاعلی بعد از پیشوند اشتقاقی و قبل از ریشه فعل می‌آید؛ مانند: خریدم *b-amrid* متمم (مفعول باواسطه) گاهی با یک حرف اضافه، پیش از اسم نمودار می‌شود؛ مانند حرف اضافه «به *da*» در جمله «به من بگو *da ma vā*» و گاهی پس از اسم؛ مانند: «از

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



•  
•  
•  
•  
•  
•  
•

«da» در جمله «از شهر برمی‌گردم šār da huwāgelu» و گاهی متمم با دو حرف اضافه، پیش و پس از اسم نمودار می‌شود؛ مانند حرف اضافه در (ظرف مکان) ru و در da در جمله «مادرم در خانه نبود moymurūkiye da nəbədə»

حرف «ra» (ra) در گویش مورد بررسی، همیشه به عنوان نشانه متمم به کار می‌رود و اغلب پس از اسم آن می‌آید؛ مانند: برای تو می‌آیم terāətu

مفعول گاهی بی‌نشانه (را) می‌آید؛ مانند دیوار käl در جمله «دیوار را خراب کردید käl-duxərābkä» و گاهی به نظر می‌رسد مصوتی که در پایان مفعول می‌آید، نشانه آن باشد؛ مانند: «گندم را خرد می‌کنم ganam-ähäru». در جمله اخیر، مصوت «ä-» که پسوندگونه به مفعول (ganam) وصل شده، ظاهراً نشانه آن است؛ نیز ممکن است این نشانه شکل دیگری از پیشوند صرفی «می -e» باشد (؟)

قاعده مطابقت فعل لازم با نهاد و یا فعل متعدی با مفعول در شمار و جنس، اغلب مربوط به قواعد جمع و جنس دستوری است.

اگر نهاد تک یا دو جنسیتی مذکر نشانه‌دار باشد، در شخص و جنس با فعل مطابقت می‌کند. مثال: خروس آمد xərūsābāmā، خروس‌ها آمدند xərūsebāmdan

همچنین اگر نهاد جمله تک یا دو جنسیتی مؤنث نشانه‌دار باشد، با حفظ نشانه، فعل در جنس و شمار با آن مطابقت می‌کند؛ مثال: گنجشک (مؤنث) رفت mōrījebūšda، گنجشک‌ها رفتند mōrījebūšdan

اگر نهاد تک یا دو جنسیتی بی‌نشانه باشد، این فعل است که جنس و شمار نهاد را مشخص می‌کند؛ مثال:

الف. گرگ (تک‌جنسیتی بی‌نشانه مذکر) ایستاد gōrghuweštā

ب. گرگ‌ها ایستادند gōrghuweštuwan

در جمله اول، فعل «ایستاد» از نظر جنس و شمار با نهاد مطابقت دارد و در جمله دوم، فعل «ایستادند» با نهاد مطابقت ندارد، زیرا «گرگ» مذکر مفرد است. در جمله اخیر، از فعل است که پی به جمع بودن نهاد (گرگ) می‌بریم و به ظاهر فعل با نهاد مطابقت نمی‌کند.

در جملاتی که فعل متعدی است، وضع به همین منوال است با این تفاوت که در این‌گونه جملات، فعل با مفعول در شمار و جنس مطابقت می‌کند یا نمی‌کند؛ مثال:

من دسته (مذکر نشانه‌دار) را بردم madässāmbəbä، من دسته‌ها را بردم madäss-e-



y-am bəbārdan

او (مذکر) جوراب (مؤنث نشانه‌دار) را شست nāgīruwe-ye bəšōšta

او جوراب‌ها را شست nāgīruwe-ye bəšōštan

فعل «شست bəšōštan» مؤنث و مفرد است، زیرا جوراب مؤنث است. و فعل

شستند جمع است، زیرا جوراب gīruwe هم مؤنث است و هم جمع.

هرگاه اسم بی نشانه‌ای در مقام مفعول واقع شود، باز این فعل است که جنس و

شمار آن را مشخص می‌کند؛ مثال: من خرگوش (مؤنث) را کشتم maxārgūš-am

maxārgūš-am bəkōšta؛ من خرگوش‌ها را کشتم

در جمله اول، «کشتم» با خرگوش که مؤنث بی‌نشانه است، در شمار (مفرد) و جنس

مطابقت کرده، ولی در جمله دوم، فعل «کشتند» با خرگوش که مفرد است، مطابقت ندارد.

### نتیجه‌گیری

گویش ابوزیدآبادی به عنوان یکی از گویش‌های ناحیه مرکزی ایران توانسته است بسیاری از ویژگی‌های زبان فارسی دری و حتی میانه و فارسی باستان را حفظ کند.

گذشته از این، می‌توان تعداد قابل ملاحظه‌ای از لغات کهن فارسی را که برخی از آن‌ها از بین رفته‌اند، در گویش مورد بررسی یافت. مباحث آوایی و صرفی و نحوی ابوزیدآبادی

به قدر کافی گسترده است و در یک مقاله نمی‌توان به طور مفصل بدان پرداخت. برای نمونه، در دستگاه آوایی، تعدد آواها و کاربرد تلفظ دقیق آواهایی مثل «ā» در کلمه «شیر

šīr» (نام حیوان) و...، به پیروی از فارسی دری از مشخصات دستگاه آوایی است.

تأثیر جنس دستوری بر غالب اسم‌ها و تعداد زیادی از ساخت‌های فعلی و کاربرد

قابل ملاحظه‌ای از فعل‌های پیشوندی، از ویژگی‌های صرفی ابوزیدآبادی است. نظریه

«ارگتیو» زبان‌شناسی (مطابقت فعل متعدی با مفعول در شمار و جنس) و حضور آن

یکی از ویژگی‌های مهم نحوی این گویش است. شایان یادآوری است که گاهی فعل با

مفعول یا نهاد در شمار (به‌ویژه جمع) مطابقت نمی‌کند، چراکه عده زیادی از اسم‌ها با

اینکه مشخصاً یا مذکرند یا مؤنث، علامت جمع نمی‌گیرند. در گویش مورد بررسی،

مصوت /e/ می‌تواند چند حالت مختلف از جمله نشانه مؤنث یا جمع یا ضمیر متصل

سوم شخص مفرد را نشان دهد. در ابوزیدآبادی، متمم با دو حرف اضافه در پس و

پیش، یا یک حرف اضافه در پس، یا فقط یک حرف در پیش از خود نمودار می‌شود.

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره هفتم (پیاپی ۱۵)  
بایز و زمستان ۱۳۹۴



ضمایر فاعلی (شناسه‌ها) در برخی از ساخت‌های فعلی اصلی است؛ یعنی در آخر فعل می‌آیند؛ مانند مضارع اخباری و التزامی لازم و متعدی و ماضی لازم و برخی دیگر، به‌ویژه فعل‌های ماضی متعدی، شناسه‌هایی دارند که در واقع ضمیر متصل شخصی هستند و قبل از ماده فعلی و بعد از پیشوند (اشتقاقی) می‌آیند. همچنین تعدادی از ساخت‌های فعلی مانند ماضی استمراری متعدی شناسه‌هایی دارند که پیشوندگونه عمل می‌کنند و در آغاز فعل می‌آیند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. گویش ابوزیدآبادی در این مقاله، به اختصار، «ابوزیدآبادی» گفته می‌شود.

### 2. LECOQ

۳. متشکریم از آقای رضا شجری (دانشیار دانشگاه کاشان) که زحمت بازخوانی این مقاله را تقبل فرمودند.

۴. این پژوهش با عنوان *گنجینه گویش‌های استان اصفهان* جلد سوم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) در مرحله چاپ و انتشار است.

### 5. W.H.BAILEY

### 6. Accent

### منابع

- اسماعیلی، محمدمهدی، ۱۳۹۰، *گنجینه گویش‌های ایرانی استان اصفهان (۱)*، چ ۱، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- اشمیت، رودیگر (ویراستار)، ۱۳۸۷، *راهنمای زبان‌های ایرانی* ج ۲، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضایی باغ‌بیدی، تهران: بی‌نا.

- حق‌شناس، علی محمد، ۱۳۹۰، *آواشناسی (فونتیک)*، تهران: آگاه.

- خانلری، پرویز، ۱۳۸۷، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: بی‌نا.

- رزاقی، سید طیب، ۱۳۹۳، *فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی*، تهران: منشور سمیر.

- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۴، *گنجینه گویش‌های ایرانی استان اصفهان (۳)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در دست چاپ.

- لازار، ژیلبر، ۱۳۹۳، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی هرمز میلانیان، چ ۳، تهران: انتشارات هرمس.

- سرافرازی، ناصر، ۱۳۹۱، *توصیف فعل در زبان بیادوایی*، کاشان: شاسوسا.

- لکوک، ۱۳۵۳، سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، گویش ابوزیدآباد، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر.

- مزرعتی عباس و دیگران، ۱۳۸۰، *فرهنگ بی‌دوی*، تهران: بی‌نا.

- Yarshater, E., 1985, "Abūzaydābādī" *Encyclopedia Iranica*, vol 1, p. 8, London.

- www.amar.org.ir; www.protal2.moi.ir